

تأثیر دین در ارتقای قدرت یادگیری کودکان

نتایج تحقیقات جدید محققان علوم رشدی نشان می‌دهد که آموزش دینی کودکان می‌تواند تأثیر مستقیم و مثبتی روی آموزش آنها در رابطه با موضوعات غیر دینی بگذارد، چرا که موضوعاتی چون فیزیک مدرن برای چنین کودکانی قابل فهم تر خواهد بود.



نتایج تحقیقات جدید محققان علوم رشدی نشان می‌دهد که آموزش دینی کودکان می‌تواند تأثیر مستقیم و مثبتی روی آموزش آنها در رابطه با موضوعات غیر دینی بگذارد، چرا که موضوعاتی چون فیزیک مدرن برای چنین کودکانی قابل فهم تر خواهد بود.

به گزارش خبرگزاری مهر، گروهی از محققان این پرسش را که "چگونه آموزش دینی به کودکان بر یادگیری آنها تأثیر می‌گذارد" مورد بررسی قرار داده و نتیجه آن را در مجله علوم شناختی منتشر کردند.

در این مقاله کاترین کوریو استادیار رشد انسان در دانشگاه بوستون، پل هریس روانشناس رشد و نویسنده کتاب "به چیزی که می‌گویی اعتماد داشته باش: چگونه کودکان از دیگران می‌آموزند" و ایوا چن استادیار علوم اجتماعی دانشگاه علوم و فناوری هنگ کنگ نتایج دو تحقیق انجام شده خود را در دانشگاه بوستون منتشر کرده‌اند. آنها به این مسئله پرداخته‌اند که چگونه قرارگیری کودکان در معرض فعالیتها و آموزش‌های دینی می‌تواند بر قضاوت کودکان درباره شخصیت‌های داستانی تأثیر بگذارد. این محققان، تحقیق حاضر را به عنوان بخشی از یک تحقیق بزرگتر انجام داده‌اند، تحقیق وسیع‌تر به این موضوع پرداخته است که آیا کودکان باید از آموزشی فراتر از تجارب دست اول خود برخوردار شوند تا بتوانند درباره جهان مسائل بیشتری یاد بگیرند یا خیر.

در تحقیقاتی که پیشتر انجام شده این محققان دریافته‌اند که کودکان 5 تا 6 ساله باید بتوانند بین داستانهای ساختگی و واقعی تمایز قائل شوند. وقتی که به کودک داستانی ارائه می‌کنیم که تاکنون نشنیده است، متوجه می‌شویم که وی به رویدادهای جادویی (رویدادهای غیر ممکن در افسانه پریان) توجه می‌کند. برای مثال اگر داستان دربرگیرنده دانه‌های باشد که شخصیت داستان را نامرئی می‌کند یا شمشیری که از وی در هر جنگی حفاظت می‌کند، در آن زمان کودکان تصمیم می‌گیرند که بگویند کاراکتر اصلی داستان واقعی نبوده است.

از سوی دیگر اگر داستان تنها دربرگیرنده رویدادهای باورکردنی باشد کودکان می‌گویند که شخصیت اصلی واقعی بوده است. وقتی که از آنها علت طبقه بندی شخصیت به واقعی و غیرواقعی را می‌پرسیم آنها پاسخ خود را با استناد به رویدادهای داستان توجیه می‌کنند.

این نوع استراتژی نشان دهنده تلاش کودکان برای طبقه بندی شخصیت‌های داستانی ساختگی است که دربرگیرنده رویدادهای غیر ممکن نیستند. به همان نحو، کودکان اقدام به طبقه بندی شخصیت‌های روایتها و داستانهای دینی می‌کنند؛ داستانهایی که معمولاً دربرگیرنده معجزات و کرامات هستند.

اما قضاوت کودکان درباره شخصیت‌های دینی و داستانهای دینی به شدت متأثر از نحوه تربیت آنهاست. کودکانی که از آموزش دینی برخوردار شده‌اند شخصیت محوری داستان را واقعی می‌دانند اما کودکانی که از آموزش دینی بی‌بهره بوده‌اند شخصیت محوری داستانها و روایت‌های دینی را ساختگی قلمداد می‌کنند.

در تحقیقاتی که پس از آن انجام شد، محققان یک الگوی مشابه اتخاذ کردند یعنی از داستانهایی شبیه داستانهای دینی استفاده کردند که دارای رویدادهای معجزه آسا بود اما این داستانها با مواردی که کودکان در کتب دینی خود مطالعه کرده متفاوت هستند. برای مثال محققان داستانهایی درباره شکاف کوهستان برای کودکان تعریف کردند که این مسئله موجب شد قضاوت کودکانی که آموزش دینی داشتند تحت تأثیر قرار بگیرد و تصور کنند که داستان واقعی است.

برخی از گزارش‌های رسانه‌ای برپایه این جملات مدعی شده‌اند کودکانی که از آموزش دینی برخوردار شده‌اند نمی‌توانند تمایزی بین رویدادها واقعی و رویدادهای غیرواقعی قائل شوند، در حالی که محققان اظهار داشتند که ما تردید داریم این نتیجه‌گیری صحیح باشد. تفسیر ما از این نتیجه متفاوت است. کودکانی که آموزش دینی داشته‌ترغیب شده‌اند که فکر کنند داستانی که دربرگیرنده معجزه باشد الزاماً ساختگی نیست.

کودکان غیر دینی ترغیب شده‌اند که فکر کنند معجزه غیر ممکن است بنابراین داستانهایی که در آن صحبت از معجزه می‌شود در نظر آنها ساختگی است.

براساس تحقیقات انجام شده و نظر محققان، تربیت کودک بر توانایی وی به منظور تفکیک بین داستانهای واقعی و غیر واقعی تأثیرگذار است. اما این امر نمی‌تواند بر توانایی اولیه کودک مبنی بر تمایز بین شخصیت‌های واقعی و ساختگی تأثیری بگذارد. برای مثال، در جریان این تحقیق همه کودکان بدون توجه به نحوه تربیت آنها تصور می‌کردند که سفید برفی ساختگی و جورج واشنگتن واقعی است.

محققان اعتقاد دارند که این نتایج نشان می‌دهد که زندگی کودک در خانه از جمله آموزش دینی و همچنین آموزش علمی بر تصور آنها در موضوعاتی که در مدرسه می‌آموزند تأثیر بگذارد. وقتی که کودکان درباره پدیده‌های متضاد با منطق چون

موضوعات فیزیک مدرن می آموزند، توانایی تصور رویدادهای غیر محتمل می تواند به بهبود یادگیری کودک کمک کند. از این رو وقتی کودک ناباوریهایی خود را متوقف کند این امر می تواند در یادگیری وی تأثیر مثبتی داشته باشد.

این تحقیق در ایالات متحده آمریکا انجام شده که عمده آموزش دینی که کودکان دریافت می کنند درباره مسیحیت است، محققان همچنین در نظر دارد به عنوان موضوعی برای تحقیقات خود همین پرسش را با الگویی مشابه درباره کودکانی مطرح کنند که در یک جامعه غیرمسیحی تربیت شده اند، برای مثال آنها می خواهند این موضوع را بررسی کنند که آیا تربیت در یک جامعه هندو یا بودیست نیز نتایج مشابهی به دنبال دارد یا خیر؟

محققان این تحقیق اظهار داشتند که باید این مسئله مورد تأکید قرار گیرد که نتایج تحقیقات ما نشان می دهد همه کودکان قدری بین داستانهای واقعی و ساختگی تمایز قائل هستند و حس ذاتی برای تمایز قائل شدن بین جادو و معجزه دارند.